

نقد و بررسی فرهنگ فارسی آموز دهخدا*

معصومه امینیان (عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

فرهنگ فارسی آموز دهخدا، بهروز صفرزاده، تهران، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا و مرکز بین‌المللی آموزش زبان فارسی، ۱۳۹۸، ۴۷۸ صفحه.

فرهنگ فارسی آموز دهخدا دومین اثر مؤلف در موضوع زبان‌آموزی، پس از کتاب فرهنگ زبان‌آموز فارسی (سطح مقدماتی) اوست. کتاب با مقدمه بسیار کوتاه آغاز می‌شود. این اختصار اولین مزیتی است که در آغاز کتاب چشمگیر است. کاربر بدون هیچ حشو و اضافاتی با مختصات کتابی که در پیش رو دارد، آشنا می‌شود. ارائه مقدمه موجز با تمرکز مؤلف بر محوریت مطالب ضروری بسیار مشکل می‌نماید. آوردن مقدمه‌های بسیار مفصل در آغاز فرهنگ‌ها موجب ملالت کاربر فرهنگ است و معمولاً ناخوانده رها می‌شوند و در این میان، بسیاری از مطالب مهم برای استفاده هرچه بهتر از فرهنگ مغفول می‌ماند. با وجود این، باید به این مهم اشاره کرد که همان‌گونه که مقدمه مفصل باعث ملال کاربر می‌شود مقدمه کوتاه نیز موجب سردرگمی او درباره چرایی روش‌هایی است که مؤلف به کار بسته است. نکته‌های ناگفته کشف روش‌های به‌کارگیری از فرهنگ را بر دوش کاربر می‌نهد که خود برای یافتن مجهولات شناختی خود به فرهنگی مراجعه کرده است که نمی‌تواند به‌درستی راهنمایش باشد.

پیش‌گفتار کتاب از این نوع است، آن‌قدر موجز که می‌توان گفت در واقع فهرستی از مطالبی است که با چند فعل ساده به نثر روان درآمده است:

* این مقاله به پیشنهاد مجله فرهنگ‌نویسی تألیف شده است (مؤلف).

نوع فرهنگ: فارسی یک‌زبانه

مخاطب فرهنگ: فارسی‌آموزان بزرگسال در سطح متوسط آشنا با زبان فارسی
مواد فرهنگ: ساده‌ترین و پربسامدترین واژه‌های فارسی امروز (چه رسمی و چه گفتاری)
تعداد مدخل‌های فرهنگ: حدود ۸۰۰۰ مدخل

منبع فرهنگ: پیکره نودمیلیون‌واژه‌ای فارسی امروز

ممکن است برای کاربر این فرهنگ پرسش‌هایی، مانند آنچه در زیر آمده، پیش بیاید:

۱. چرا باید از این فرهنگ استفاده کرد؟ مزیت این فرهنگ در مقایسه با فرهنگ‌های مشابه، مانند فرهنگ زبان‌آموز فارسی، اثر دیگر مؤلف، چیست؟ آیا فقط اشاره به متوسط بودن این و مقدماتی بودن آن، برای نشان دادن تمایز کامل این دو فرهنگ کافی است؟
۲. ملاک انتخاب واژه‌ها چیست؟ چرا برخی از واژه‌ها، مانند پانسمان، سنجاق، شیخ، و فدراسیون، مدخل نشده‌اند، ولی بسیاری از واژه‌های مشابه، مانند دیسکت، فوریه، و دموکراسی، در فرهنگ آمده‌است.
۳. ملاک انتخاب ۱۰۰۰ واژه پربسامد چیست؟ ذکر قید «باید» برای اساس قرار دادن آن در آموزش زبان فارسی از کجا و با چه معیاری آمده‌است؟
۴. چرا برخی واژه‌ها، مانند نابود شدن، نابود کردن و واگذار شدن، و واگذار کردن، فقط به صورت فعلی مدخل شده و شکل اسمی آن‌ها، یعنی نابود و واگذار، مدخل نشده‌است؟^۱ بی‌گمان مؤلف کتاب پاسخ‌هایی برای این پرسش‌ها دارد و روشمند عمل کرده‌است، اما به دلیل اشاره نکردن به آن‌ها در مقدمه، این پرسش‌ها بی‌پاسخ مانده‌است. پس از پیشگفتار، در بخش «راهنمای استفاده از فرهنگ» به این موارد با توضیحی مختصر اشاره شده‌است:

۱- مدخل‌گزینی

در این فرهنگ هر واحد واژگانی در جایگاه الفبایی خود مدخل شده‌است. یعنی مدخل فرعی یا زیرمدخل وجود ندارد. این روش هرچند دارای این مزیت است که یافتن هر ترکیب یا عبارت فعلی را بدون در نظر گرفتن هسته اصلی آن، هموار و ساده می‌کند، اما دارای این نقیصه نیز هست که پراکندگی مدخل اصلی و مشتقات آن، به دنبال خود پراکندگی معنایی، سردرگمی ذهن و مغفول ماندن برخی از ترکیب‌ها را به همراه خواهد داشت. چه بسا مفهوم یک ترکیب یا عبارت فعلی در کنار مدخل اصلی و مشتقات آن بهتر و مؤثرتر درک می‌شود.

۱. شناخت این روش برای فرهنگ‌نویس مسلط به زبان فارسی بدیهی است، ولی برای فارسی‌آموز متوسط نیاز به تبیین دارد.

نشان دادن مدخل یا هسته اصلی همراه با مجموعه ترکیبات آن، مانند اکثر فرهنگ‌ها، ضمن انسجام صوری و معنایی می‌تواند خود روش مناسبی برای فارسی آموختن به بزرگسالان سطح متوسط باشد تا آن‌ها را با ترکیب‌سازی زبان فارسی، چگونگی ساخت فعل مرکب و عبارت فعلی، سیر مجازی شدن یک واژه و... آشنا کند.

بنابر اشاره مؤلف در پیشگفتار کتاب، مدخل‌های این فرهنگ ساده‌ترین و پربسامدترین واژه‌های فارسی امروز، چه رسمی و چه گفتاری، بر مبنای پیکره نودمیلیون‌واژه‌ای فارسی امروز، گردآورده حمید حسنی گزینش شده‌اند. در این بخش اولین چیزی که بسیار مشهود است و می‌توان گفت بزرگ‌ترین نقص این فرهنگ محسوب می‌شود، مدخل نکردن بسیاری از واژه‌هایی است که آوردنشان در یک فرهنگ فارسی آموز برای بزرگسالان در حد متوسط الزامی است. برای بررسی این مطلب که آیا همه مدخل‌های ساده و پربسامد در این کتاب ثبت شده‌اند، نیاز به دسترسی به پیکره مذکور است، ولی از آنجاکه این امر مقدور نیست، بررسی واژه‌ها به کتاب واژه‌های پرکاربرد فارسی امروز از مؤلف مذکور محدود شد. مدخل‌های این کتاب برگرفته از پیکره‌ای یک میلیون‌واژه‌ای است که اکنون تعداد واژه‌های آن به نودمیلیون رسیده است. روشن است که این جست‌وجو براساس پیکره نودمیلیونی امروزی بسیار گسترده‌تر خواهد بود. در این بررسی، به پیروی از مؤلف، از آوردن مشتقات واژه‌ها و نیز برخی کلماتی که به نظر می‌رسید ساده یا پربسامد نیستند پرهیز شده است و نتیجه آنکه بسیاری از واژه‌های ساده و پربسامد در این کتاب نیامده است، مانند آبادی، آبرنگ، آخرالزمان، آخرسر، آی، ابداء، اثاثیه، احساساتی، ارشد، باجه، بارک‌الله، بافتنی، بسم‌الله، بقچه، بلندگو، بی‌فایده، پاکتی، پانسما، پاورچین، پروردگار، پناستی، پوچ، پیاله، تابه، تازه‌وارد، تشنج، تعبیرخواب، تقلا، تکالیف، تیغه، جنایی، چفیه، حریم، حوزه، خارجه، خدایی، خرابه، خرت‌وپرت، خروجی، خصوصاً خودنمایی، دالان، دخل و خرج، درمانده، درماندگی، دژبان، دیکته، راه‌پله، رگبار، ریل، زردی، زیرچشمی، سنجاق، شگرد، شیخ، طبعاً، عطاری، عطش، عوام، عوامانه، فاتحه، فانوس، فراگیر، فرستنده، فرنگ، فرنگی، قزل‌آلا، قل زدن، قلقلی، قلم‌مو، کدخدا، کرسی، کرکه، کلاف، کندو، کوپیده (کباب)، کوپه، کوفته، گلخانه، گیرنده، لالایی، لزوماً لگن، مبدأ، مبصر، مترسک، مستمری، مشق، معدل، ملاقه، ملحفه، مهمان‌خانه، میراث، ناظم، نفره (پنج‌نفره)، نفری (پنج‌نفری)، ننه، واگن، هاج‌وواج، هان، های، هرکه، هسته، هق‌هق، همگی، مهممه، هواداری، هورا، هیزم، یاالله، یک‌دفعه، یوزپلنگ.

علاوه بر کتاب یادشده، بررسی فرهنگ‌های بسامدی و مقایسهٔ اجمالی آن‌ها با این کتاب، جای خالی واژه‌های ساده و پربسامد دیگری را نشان می‌دهد. مثلاً در کتاب فرهنگ بسامدی (بی‌جن‌خان و محسنی ۱۳۹۰)، واژه‌های ساده و پربسامد دیگری دیده می‌شوند که در این کتاب وجود ندارند، مانند آنگاه، از این رو، استان‌دار، استراتژی، اطلاعیه، انتظامی (نیروی انتظامی)، بافت، تبصره، تجاوز، تعاونی، توفیق، تولیدی، چراکه، خان، خواستار، درج، راهکار، رسالت، ساختار، سخنگو، سردار، سهام (سهام عدالت)، صهیونیستی، علیه‌السلام، عمرانی، عملکرد، عموم، فدراسیون، فرآورده، فرآیند، فرماندار، فقیه، قابلیت، قضائیه، قطعنامه، کانون (کانون خانواده)، کریم (خدا کریمه، کریم آل‌عبا)، کمیته، گشایش، متقاضی، محدوده (محدودهٔ طرح ترافیک)، محدودیت، مستند، مشارکت، مشمول، مصوبه، معظم، معین، مواجه شدن، میراث، نفع، نهضت، وحدت، هکتار، همانند، همواره. همچنین در کتاب فرهنگ بسامدی فارسی^۱ (Miller and Aghajanian-Stewart 2018) واژه‌های دیگری فهرست شده‌اند که در این کتاب نیامده‌است، مانند احیا، اختلاس، اختلال، اذعان، ارتکاب، ارگان، اسکان (اسکان مسافران نوروزی)، اعتباری (کارت اعتباری)، اعلامیه، افتتاحیه، افراط، اقامه (اذان و اقامه، اقامهٔ نماز)، اقتدار (اقتدار ملی)، الله، امپراتوری، انجامیدن، انسانیت، اهانت، اهدا (اهدای عضو)، اهل بیت، ایشار، این چنین، اینگونه، ایوان، بارز، بازاریابی، بازبینی، بازتاب، بازگشایی، بازمانده (بازماندگان آن مرحوم)، بازهم، بانی (بانی خیر)، برآورد، برداشت، برملا، برکت، بورس، بوستان (بوستان نهج‌البلاغه)، بهزیستی، پرسنل، پنالٹی، پیشاپیش، پیک (پیک موتوری)، پیگرد، پیوسته، تابیدن، تبعه، تبعیت، تراکتور، جماعت، جنسی، حیثیت، ختم، خیریه، درهم، دیابت، دیکتاتوری، روشن فکر، رویارویی، زننده، سازگار، سپرده، سرهنگ، سواری، سیار (مکانیکی سیار)، شرف (بی‌شرف)، طلبه، طلبیدن (امام رضا طلبیده)، عمدتاً، غرفه، فاکتور، فتوا، فرمول، فروپاشی، فروند، قوت، گرامیداشت، مانور، متضاد، مجزا، مدافع (مدافع حرم)، مزار، مقبره، منافق، ناکام (جوان ناکام)، نامشروع، نرم‌افزار، نصیب، نمودار.

همچنین در مقایسهٔ اجمالی فرهنگ جامع زبان فارسی و فرهنگ املائی خط فارسی و فرهنگ معاصر فارسی و با این فرهنگ جای خالی بسیاری از واژه‌های ساده و پربسامد دیگری به وضوح دیده می‌شود. واژه‌هایی مانند آب‌انبار، آبدارچی، آبله‌مرغان، آستر، آقابالاسر، آقازاده، آلونک، آن‌چنانی، آهنگر، آینه‌شمعدان، ابدالدهر، آجر، اسکیت،

۱. از آقای فرهاد قربان‌زاده که این کتاب را به بنده معرفی کردند سپاسگزاری می‌کنم.

اغذیه‌فروشی، اقامتگاه، المثنی، اماکن (اماکن متبرکه)، انقضا (تاریخ انقضا)، اینجانب، اینکاره، باحال، بادآورده، بالگرد، بامسما، بر فرض، بسم‌الله، بی‌رمق، پاسبان، پاسیو، پس‌فردا، پیاله، پیش‌نماز، پیمانکار، تاوان، تبخال، تبرک، تحفه، ترحم، تره‌بار، تلمبه، توپیخ، جانباز، جرثقیل، جزرومد، چرند، چندگانه، چون‌که، حاجت، حجله، حواله، خاطرخواه، خرف، خزانه، خیرات، خیمه‌شب‌بازی، دامداری، دخل‌وخرج، دربان، دغل، دوندگی، ذره‌بین، رادیاتور، رکعت، روزی، روضه، روکش، زاپاس، زمخت، زنبیل، زیلو، زیورآلات، ژامبون، سپاه، سپرده‌گذاری، سپهبد، سجده، سرایدار، سرویس بهداشتی، سلف‌سرویس، سمبل، سوهان، شغال، ضامن، طعنه، عامه، عبا، عبور و مرور، علی‌حده، عوام‌الناس، غدغن، غسل، غلتک، فاتحه، فتیله، قباله، قلک، قشلاق، قولنامه، کالسکه، کدبانو، گروهبان، گیوه، لاعلاج، لوکس، ماکت، متلک، محضر، مشما، ملا، ناتنی، نازپرورده، نبض، نجیب، نجس، نشاسته، نعش، نغله‌شدن، نکبت، نمازخانه، نیم‌رخ، واویلا، هاون، هذیان، هواشناسی، هواکش.

از طرف دیگر، با توجه به مخاطب خاص این فرهنگ بهتر بود در کنار مدخل‌های آن به مدخل‌های دیگری اشاره می‌شد که گره‌های زبانی متعددی را برای این گروه از کاربران می‌گشاید و آن‌ها را بیشتر با صورت صحیح واژه‌ها آشنا می‌سازد، از قبیل

۱. مدخل‌هایی که معمولاً افراد کم‌سواد آن‌ها را به غلط به کار می‌برند و از نظر زبان‌شناسی حاصل ادغام یا قلب واج‌هاست، مانند قلف (قفل)، دیفال (دیوار)، و فلاکس (فلاسک).
۲. مدخل‌هایی که دارای دو املا هستند و فقط به املا صحیح آن‌ها اشاره شده است. مانند اتو و اتاق و طوفان که املاهای دیگر آن‌ها مانند اطو و اطاق و توفان مدخل نشده است. نکته قابل توجه دیگر در مدخل کردن واژه‌ها این است که بایسته است تمامی واژه‌های مربوط به یک خوشه معنایی مدخل شوند تا کاربر بتواند با بررسی و مقایسه آن‌ها برش‌های مشترک معنایی را دریابد. مثلاً در جایی که سیاه‌پوست و سفیدپوست مدخل می‌شوند باید سرخ‌پوست و زردپوست نیز مدخل شود. همچنین در مجموعه واژه‌های استکان، نعلبکی، سماور، قوری، کتری و جز آن‌ها واژه نعلبکی مدخل نشده است.

در فرهنگ واژه‌های تابو و مستهجن و جنسی یا هر واژه‌ای که به نوعی به آن‌ها مرتبط باشد، مانند پیرو، یانگی، رجم، سرمه، فارغ‌شدن (زایمان)، و ختنه، مدخل نشده است. در مجموع هر واژه‌ای که این نوع مخاطب در هر جا و مکانی مانند معابر عمومی، محل کار، مدرسه، دانشگاه، رادیو و تلویزیون، مجلات، روزنامه‌ها، اینترنت، مراسم‌های مذهبی و ملی، پلاکاردها، شعارهای سیاسی و جز آن‌ها می‌بیند و می‌شنود قابل مدخل شدن است.

روشن است که بیشتر این واژه‌ها در آن پیکره ۹۰ میلیون‌واژه‌ای ثبت شده‌است. با این توصیف، بهتر بود در مقدمه به دلیل مدخل نشدن این واژه‌ها در مقدمه اشاره می‌شد.

۲- تعریف

تعریف‌ها جای بحث و تأمل بسیار دارد. می‌توان گفت پس از کاستی‌های موجود در مدخل‌گزینی، روش تعریف‌نگاری دومین نقیصه مهم فرهنگ به‌شمار می‌رود. در ادامه به مهم‌ترین کاستی‌ها در تعریف‌ها پرداخته شده‌است:

۱. متوازن نبودن سطح تعریف‌ها با سطح کاربر: به نظر می‌رسد مؤلف در تعریف مدخل‌های این فرهنگ، علاوه بر گوشه چشمی به فرهنگ بزرگ سخن، تعریف‌های مدخل‌های کتاب فرهنگ زبان‌آموز فارسی خود را در نظر داشته‌است و با رعایت سطح مقدماتی آن و سطح متوسط این، برخی از تعریف‌های این کتاب را متفاوت و در سطح بالاتری ارائه داده‌است. این امر هرچند مطلوب است، نباید به گمراهی مخاطب منجر شود. مثلاً در مدخل آب آمده‌است:

آب معنی ۳. مایع داخل بدن: آبِ دهان / بینی.

این تعریف اولین مصداقی را که به ذهن متبادر می‌کند «خون» است، نه آب دهان یا بینی. حتی در این مورد، تعریف مشابه آن در فرهنگ زبان‌آموز فارسی، به‌رغم نقص معنایی، از این تعریف کمی بهتر است: «آب مایعی است که در بعضی اندام‌ها تولید می‌شود». آب در این معنی در فرهنگ معاصر فارسی این‌گونه تعریف شده‌است: «مایع حاصل از ترشح بیرونی غده‌های بدن (آب بینی، آب چشم)».

۲. ذکر نشدن مؤلفه‌های اصلی در تعریف: ارائه تعریف در سطح بالاتر و چشم‌پوشی از توضیحات بدیهی نبایستی منجر به حذف برخی از مؤلفه‌های مهم تعریف شود. مثلاً معنای ۵ مدخل آمدن «خارج شدن و بیرون آمدن» تعریف شده‌است. این معنی در فرهنگ زبان‌آموز فارسی به این صورت آمده‌است: «وقتی مایعی از چیزی می‌آید، از آن چیز خارج می‌شود». تفاوت این دو معنی به مؤلفه اصلی «مایع بودن» چیز برمی‌گردد که با توجه به مثال‌های مؤلف، که معطوف به آمدن خون، آب بینی، اشک چشم، آب شیر و جز آن‌ها است، ذکر آن در تعریف ضروری است. زیرا «آمدن» در این معنی به هرچیزی اطلاق نمی‌شود و فقط در مورد مایعات به کار می‌رود. نمونه دیگر:

شعر: سخنی که احساسات و افکار انسان را به صورتی زیبا و تخیلی بیان می‌کند.

Oxford: poem: a piece of writing, often arranged in short line with similar sounds at the ends of lines.

فرهنگ معاصر فارسی: سخنی که دارای وزن، قافیه و معنی است.
فرهنگ بزرگ سخن: سخنی ادبی که بیان‌کننده عواطف و تخیل گوینده است و با عناصری از قبیل وزن، قافیه و تصویر شناخته می‌شود.
تعریف ارائه‌شده در فرهنگ را می‌توان درباره نوشته یا سخن نثر نیز به کار برد، اما با توجه به فرهنگ‌ها و شم زبانی، مؤلفه اصلی‌ای که شعر را از نثر جدا می‌کند آهنگین بودن (وزن داشتن) و قافیه داشتن است. تعریف فرهنگ را، هر چند بتوان با کمی تسامح برای شعر نو یا نیمایی به کار برد، ولی معنایی که از واژه شعر به ذهن مخاطب خاص این فرهنگ متبادر می‌شود بی‌گمان شعر کلاسیک است که همواره با وزن و قافیه همراه است.

۳. جنس و فصل نامناسب در تعریف، مانند
پسوندها: واژه کوتاهی که به آخر بعضی واژه‌ها
می‌چسبد و واژه جدیدی می‌سازد ... پسوند «انه»
در پسرانه، دخترانه، مردانه و زنانه.

در این معنی جدا از سه بار تکرار ناخوشایند واژه، جنس تعریف درست انتخاب نشده است. با توجه به معنای واژه در همین فرهنگ، نمی‌توان آن را در این بخش به کار برد:
واژه: مجموع دو / چند صدای / حرف پشت سر هم
که تلفظ، معنی، و املاي خاص و جداگانه‌ای
دارد؛ کلمه؛ لغت.

در مثال بالا - انه واژه نیست. زیرا معنی و املاي جداگانه و مستقلی ندارد. بنابراین، بهتر است تعریف پسوند به صورت «یک یا چند حرف غیر مستقل که ...» ذکر شود.
سیب: نوعی سبزی سفید و تقریباً گرد که بو و مزه
بسیار تندی دارد.

در فرهنگ‌های دیگر این‌گونه تعریف شده است:

Oxford: garlic: a plant with a strong taste and smell ...

فرهنگ معاصر فارسی: گیاه علفی پایا از تیره ...
به نظر می‌رسد که مؤلف در آوردن واژه سبزی در تعریف خود به همین گیاه علفی بودن سیب نظر داشته است، اما با توجه به شم زبانی و فرهنگ‌های دیگر، بهتر است جنس تعریف واژه سیب، «گیاه» انتخاب شود. لازم به ذکر است که در این تعریف مؤلفه «سفید» و «تندی» نیز چندان دقیق نیست.

۴. ناهماهنگی در الگوهای تعریف به‌ویژه در صفت‌ها: در مورد صفت‌ها، الگوی تعریفی که مؤلف بیشتر از آن مدد جسته‌است و به نظر می‌رسد از فرهنگ *Collins Cobuild* اخذ کرده باشد، همان تکرار لفظ مدخل در تعریف است که از نظر فرهنگ‌نویسی اگر اشتباه نباشد، امری زائد است. مثلاً

بزرگ: چیز بزرگ حجم، اندازه، یا وسعتش زیاد است.

Collins Cobuild: big: A big person or thing is large in physical size.

عاقل: آدم عاقل عقل و منطق درستی دارد.

Collins Cobuild: wise: A wise person is able to ...

خسیس: آدم خسیس دوست ندارد پول خرج کند یا

حاضر نیست چیزی از اموالش را به دیگران بدهد.

Collins Cobuild: Mean: If you describe someone as mean, you are being critical of them because they are unwilling to spend much money or to use very much of a particular thing.

شاید منظور از به‌کار بردن این الگو آن باشد که اشاره کند خسیس صفت است و بعد از اسم می‌آید و آن اسم آدم است، نه حیوان یا گیاه یا شیء، اما باز هم تکراری و زائد است. زیرا در هویت دستوری اعلام شده‌است که این واژه صفت است و اگر تعریف به‌شکل «(کسی) که دوست ندارد ...» نوشته شود، به انسان بودن آن نیز اشاره می‌شود. بنابراین، لزومی به تکرار مدخل در تعریف نیست. زیرا اصولاً مدخل ناشناخته‌ای است که با تعریف شناخته و معرفی می‌شود.

بیشتر صفت‌ها با این الگو تعریف شده‌اند، ولی تعریف برخی صفت‌ها متفاوت است: **جسور:** دارای جسارت؛ شجاع. ← (کسی که **عازم:** وقتی عازم جایی هستید، می‌خواهید به آنجا بروید یا ... ← کسی که می‌خواهد به جایی برود جسارت دارد.

رقیب: رقیب شما کسی است که سعی می‌کند بهتر یا ... و برتر از شما باشد. ← کسی که سعی می‌کند **قطعی:** وقتی چیزی قطعی است هیچ شک و تردیدی بهتر و برتر از دیگری باشد. در باره‌اش وجود ندارد یا ... ← چیزی که هیچ شک

شاغل: وقتی کسی شاغل است، در جایی کار و تردیدی در باره‌اش وجود ندارد. می‌کند و درآمد دارد. ← کسی که در جایی کار **نایلونی:** از جنس نایلون. ← چیزی که از جنس می‌کند و درآمد دارد. نایلون باشد.

در مورد الگوهای مناسب تعریف، مطلوب آن است که فرهنگ‌نویس بهترین و مناسب‌ترین الگوی تعریف را انتخاب کند و تعریف‌نگاری را نیز به شیوه‌ای انجام دهد که

بیشترین ویژگی تعریف معیار را داشته باشد. از این رو، می‌توان واژه‌های دارای یک هویت دستوری مشترک را با یک الگوی واحد تعریف کرد (← قطره ۱۳۹۴).

۵. نیاوردن شماره معنی در تعریف‌های ارجاعی: در این گونه تعریف‌ها بهتر است که شماره معنی ذکر شود تا کاربر به راحتی بتواند ارتباط بین مرجع و مرجوع را دریابد. در این کتاب اغلب ارجاعات، هم در مرجوع و هم در مرجع به ترتیب معنایی مرتب شده‌اند. شاید همین ترتیب است که مؤلف خود را از ذکر شماره معنی در ارجاع معاف داشته‌است. ولی این ترتیب در همه جا رعایت نشده‌است، به‌ویژه آنجایی که تعریف‌ها در دو مدخل به نوعی دیگر ارائه شده‌است. در این موارد ذکر شماره معنی الزامی است:

طولانی ... معنی ۱. چیزهای طولانی مسافت یا **کوتاه** ... معنی ۱. چیزهای کوتاه ارتفاعشان کم طولشان زیاد است # کوتاه: راه / جاده / سفر / است # بلند
مسافرت / خیابان / صف ...
معنی ۲. چیزهای کوتاه طولشان کم است # بلند:
معنی ۲. چیز طولانی مدتش زیاد است ... # آستین / سیم / موهای / صف / طناب ... (به متضاد طولانی اشاره نشده‌است).
معنی ۳. چیز کوتاه مدتش کم است ... # بلند، طولانی

در این نمونه شماره‌گذاری نکردن ارجاعات، یعنی ارجاع متضاد معنی ۱ طولانی به معنی ۲ کوتاه، به‌ویژه اینکه در معنی ۲ کوتاه، طولانی به‌عنوان متضاد آن ذکر نشده‌است، کاربر را کمی دچار سردرگمی می‌کند. گویا خود مؤلف نیز معترف است که این تضاد کاملاً منطبق نیست (به‌علت مصداق‌های آن. زیرا در اولی راه، جاده، سفر و مسافرت مکانی و زمانی است و در دومی سیم، مو و طناب شیء هستند. تنها اشتراکشان صف است که آن هم در اولی می‌گنجد).

۶. منحصر کردن واژه‌های چندمعنا به تک‌معنا: بسیاری از واژه‌هایی که در این کتاب فقط یک معنی برای آن‌ها ارائه شده‌است، دارای دو یا چند معنی مهم و کاربردی دیگری هستند که دانستن آن برای کاربر فارسی‌آموز در حد متوسط الزامی است، مانند
آبادگی: ۱ ... ۲. مقطع تحصیلی قبل از دبستان. **انسان**: ۱ ... ۲. آدم درستکار.
اسفند: ۱ ... ۲. دانه‌های سیاه‌رنگ گیاهی که **دستشویی**: ۱ ... ۲. جایی دارای شیر آب که در معمولاً برای دفع چشم‌زخم سوزاننده و دود آنجا دست و صورت را می‌شویند؛
می‌کنند. **محاسن**: ۱ ... ۲. ریش و ...

۷. نبود هماهنگی لازم بین برخی تعریف‌های واژه‌های خوشه‌ای: از آنجا که معمولاً این‌گونه واژه‌ها با همدیگر دیده و مقایسه می‌شوند، باید تعریف‌های دقیق و روشنی ارائه شود تا مرز و

تفاوت‌های معنایی بین آن‌ها مشخص شود. مثلاً تعریف سه مدخل اقیانوس، دریا و دریاچه باید طوری ذکر شود که کاربر این فرهنگ به راحتی بتواند تفاوت این سه را تشخیص دهد. این تمایز معنایی بین دریا و دریاچه به خوبی نشان داده شده، اما بین دریا و اقیانوس خیر. اقیانوس ... هریک از پنج دریای بزرگ کره زمین دریاچه ... توده بزرگی از آب که دورش خشکی دریا ... توده بسیار بزرگی از آب شور که سطح است و کوچک‌تر از دریاست. قسمت‌هایی از کره زمین را پوشانده است.

با توجه به معنی‌های فرهنگ‌های دیگر، باید تعریف دریا را، با کمی تغییر، برای اقیانوس ارائه داد و در تعریف جدید دریا حتماً مؤلفه «کوچک‌تر از اقیانوس» را گنجانند. در بیشتر فرهنگ‌ها، معنی نوشته شده برای اقیانوس در معنی دوم اقیانوس آمده، نه معنای اصلی آن.

Oxford: Ocean: 1. The mass of salt water that covers most of the surface of earth.

2. Ocean one of the five large areas into which the ocean is divided.

Sea: A particular large area of salt water. A sea is smaller than an ocean and may be surrounded by land.

فرهنگ معاصر فارسی:

اقیانوس ۱. پهنه گسترده‌ای از آب شور، با دریاها و جزیره‌های بسیار. ۲. هریک از پنج توده گسترده توده‌های آب دیگر پیوسته است و خشکی‌هایی آب که مجموعشان بیش از ۷۰٪ سطح کره زمین چند سوی آن را فراگرفته است. را فراگرفته است.

۸. نامتوازن بودن در ارجاعات متضاد: در برخی مدخل‌ها در پایان تعریف با نشانه # متضاد آن کلمه آمده است. این روش دارای این مزیت است که درک معنی را از طریق مقابله ضدیت، آسان‌تر می‌کند. با رعایت موارد زیر می‌توان کارایی این روش را افزایش داد:

الف. در ارجاع متضاد باید دقت شود که معنای مرجوع با معنای مرجع هماهنگ باشد.

مثلاً

غلیظ ... معنی ۱. وقتی مایعی غلیظ است ... # رقیق

معنی ۲. وقتی دود یا مه غلیظ است ... # رقیق

در این واژه، با توجه به مؤلفه‌های مایع و دود، دو معنی از همدیگر متمایز شده‌اند با اینکه در مدخل رقیق هر دو ذیل یک معنی آمده است.

رفیق ... وقتی چیزی رفیق است قسمت مایع آن
خیلی بیشتر از قسمت جامد آن است یا فاصله
ذراتش با هم زیاد است # غلیظ

با توجه به حرف یا در تعریف بالا، بهتر است معنی رفیق نیز، مانند غلیظ، به دو برش
معنایی تفکیک شود.

ب. در ارجاع متضاد باید دقت شود که معنای مرجع کاملاً متضاد مرجوع باشد. به دست
دادن معنی‌های نه‌چندان دقیق ارتباط معنایی را بین دو مدخل برقرار نمی‌کند. مانند
خوبی ... معنی ۱. مهربانی، لطف # بدی معنی ۲. مزیت، حُسن # بدی
بدی ... معنی ۱. بد بودن یا عیب # خوبی معنی ۲. رفتار بد # خوبی

با نگاه به دو مدخل بالا می‌توان دریافت که مؤلف معنی ۲ بدی را به معنی ۱ خوبی
ارجاع داده‌است و برعکس، ولی این دو در یک راستای معنایی نیستند. اگر در این قسمت
روشن‌تر عمل شود، باید معنی ۱ خوبی «رفتار خوب» تعریف شود. با اینکه مهربانی و لطف
معنی شده‌است که یکی از مظاهر رفتار خوب است یا اینکه معنی ۲ بدی، «دشمنی، کینه،
بخل و ...» تعریف شود تا توازن بین دو واژه برقرار شود. مشکل شماره‌گذاری نکردن
ارجاعات در اینجا نیز مشهود است.

۹. ذکر ترکیب‌ها و مشتقات واژه بدون مدخل کردن آن‌ها: مانند خیر بینی، طفلکی،
بهره‌برداری، و کاهش که برای تکمیل معنایی آن‌ها باید به ترتیب واژه‌های خیر، طفل، بهره، و
کاستن مدخل شوند.

۱۰. نامتوازن بودن تعداد معنی‌های مدخل‌ها: معیار ذکر کردن معنی‌های واژه‌های پر معنی
مشخص نیست. مثلاً مدخل آب با معنی‌های پرشمار فقط ۳ معنی دارد، ولی برخورد کردن
۴ معنی دارد.

۱۱. به‌دست دادن مؤلفه‌های زائد در تعریف: در واژه‌های خوشه‌ای معمولاً مؤلفه‌ها
مشترک‌اند و گاهی چند واژه زیرمجموعه یک واژه کلی قرار می‌گیرند با مختصاتی واحد که
از آن واژه اخذ کرده‌اند. از این رو، لازم نیست که در همگی به‌طور تکراری به این مؤلفه‌ها
اشاره شود. مثلاً ماست، کره، پنیر، و خامه زیرمجموعه لبنیات‌اند. وقتی در تعریف لبنیات به
این امر اشاره می‌شود دیگر لازم نیست که تک تک مؤلفه‌های موجود در تعریف لبنیات در
هریک از این واژه‌ها بیاید:

لبنیات شیر و خوردنی‌هایی که از شیر تهیه می‌شوند. کره نوعی خوردنی بسیار چرب ... که جزو لبنیات
مثلاً ماست، پنیر، کره و خامه.
است.

ماسست نوعی خوردنی مایع ... که جزو لبنیات **خامه** نوعی خوردنی سفید چرب ... که جزو لبنیات است.
است.
پنیو نوعی خوردنی نرم ... که جزو لبنیات است.

از آنجاکه لبنیات تعریف شده و ماسست، کره، پنیر، و خامه در قالب مثال‌های آن آمده‌است، بهتر است که در همه این موارد به جای «نوعی خوردنی ... که جزو لبنیات است.» فقط نوشته شود: «نوعی از لبنیات که ...».

ناهماهنگی در تعریف‌های ارجاعی

بچه ... آدم یا جانوری که هنوز بزرگ و بالغ **خردسال** ... کسی که سنش بین سه تا هفت سال نشده‌است.
است؛ کودک # بزرگسال (به متضاد بچه اشاره
بزرگ ... معنی ۴. آدم بزرگ بالغ است و دیگر بچه نشده‌است).
نیست؛ بزرگسال # کوچک
بزرگسال ... کسی که بزرگ و بالغ است # **خردسال** **کودک** ... بچه آدم.

با توجه به معنی‌های بالا یا باید مدخل **خردسال** در این گردونه ارجاع معنایی نباشد یا معنای آن با معنای **بچه** و **کودک**، همسان و یا مؤلفه سنی در همه آن‌ها رعایت شود.
بخشنده: آدم بخشنده به دیگران چیز می‌بخشد # **خسبیس**: آدم خسبیس دوست ندارد پول خرج کند یا حاضر نیست چیزی از اموالش را به دیگران بدهد
خسبیس.
بخشنده، دست‌ودل‌باز.

با تعریف‌های بالا نمی‌توان گفت که دقیقاً **خسبیس** متضاد **بخشنده** است یا برعکس. در تعریف **بخشنده** نمی‌توان گفت «آدم بخشنده دوست دارد پول خرج کند». از طرفی تعریف خود **خسبیس** نیز نقص دارد. زیرا برخی برای خودشان دست‌ودلبازند، ولی به دیگران چیزی نمی‌دهند. بنابراین، بهتر است تعریف **خسبیس** تفکیک شود. آن‌گاه می‌توان **بخشنده** را متضاد معنی ۲ در نظر گرفت.

۳- املا و رسم‌الخط

املا و رسم‌الخط واژه‌ها کمابیش به شیوه فرهنگستان زبان و ادب فارسی است و جدانویسی در برخی موارد رجحان دارد. مؤلف با ذکر قید کمابیش در این جمله دست خود را برای اعمال سلیقه‌های شخصی خود در رسم‌الخط واژه‌ها باز گذاشته‌است. از این رو، ضروری است در مقدمه به آن مغایرت‌های کمابیش، با ذکر دلیل اشاره شود تا مخاطب نیز با دلایل مؤلف بر انجام این امر آشنا گردد. برای نمونه،

چرا به‌رغم تأکید دستور خط فارسی و فرهنگ املائی خط فارسی بر پیوسته‌نویسی کلمه‌های مشتق، مانند پژوهشگر، پستیچی، و خشمگین، این کلمه‌ها در این کتاب به دو صورت پیوسته و جدا ضبط شده‌است؟

چرا از ضبط دو املا برای واژه‌هایی مانند اطو / اتو، وسایل / وسائل، و آلومینیم / آلومینیوم پرهیز شده‌است؟

چرا خنثی برخلاف فرهنگ املائی به‌صورت خنثا ضبط شده‌است؟
چرا به پیروی از فرهنگ املائی به گونه‌های متفاوت واژه‌هایی مانند دکمه / دگمه / تکمه و جزئی / جزوی اشاره‌ای نشده‌است؟

۴- تلفظ

تلفظ واژه‌ها با استفاده از الفبای آوانگار لاتین داده شده‌است، مانند پژوهش pa³uħeš، اما جدول نشانه‌های آوانویسی در آغاز کتاب نیامده‌است.
در عبارت‌های فعلی کلمه‌ای که حرف آخر آن با مصوت کوتاه (بِ) به کلمه بعدی اضافه شده آوانویسی شده‌است، مانند «قدر چیزی را دانستن { 'quadre }».

۵- دستور زبان

در این بخش به‌طور موجز به مباحث ذیل پرداخته شده‌است:

۵-۱- هویت دستوری

در فرهنگ مدخل‌ها از نظر دستوری به دوازده گروه تقسیم شده‌است: اسم، پسوند، پیشوند، جمله، حرف اضافه، حرف ربط، ریشه فعل، شبه‌جمله، صفت، ضمیر، فعل، قید. از آنجاکه این فرهنگ، فارسی‌آموز است ذکر تمامی هویت‌های دستوری برای مخاطب خاص آن، نشان‌دهنده اهمیت مؤلف به بعد آموزشی این فرهنگ است.

با توجه به این تنوع، جای خالی ضمیرهای متصل فاعلی و مفعولی در این بین محسوس است. به‌ویژه آنکه در مدخل‌های دیگر به آن‌ها اشاره شده‌است، ولی خودشان مدخل و تعریف نشده‌اند. مانند

بام (حرف اضافه + ضمیر) (گفتاری) با من

در مدخل بالا «م» ضمیر دانسته شده، ولی در جای خود مدخل و تعریف نشده‌است.
نکته قابل توجه در این بخش خلط اسم و صفت است. مبحثی که معمولاً اغلب فرهنگ‌های فارسی با آن دست‌وپنجه نرم می‌کنند. مثلاً

سراسر ... (صفت) سراسر چیزی یعنی همه جاها
یا نقاط آن ... در سراسر کشور / جهان / تاریخ /
عمر. فردا مدارس سراسر استان تعطیل اند.

معمولاً با توجه به آمدن این واژه بعد از حروف اضافه از و در و الحاق آن به اسمی دیگر،
وجه اسمی آن به وجه صفتی آن رجحان دارد. شاید همین امر باعث شده است که مؤلف در
تعریف آن نتواند از الگوی صفتی خود پیروی کند.

۵-۲- مفرد و جمع بودن اسم‌ها

در باره رایج بودن یا رایج نبودن صورت جمع یا مفرد مدخل‌ها اطلاعاتی ارائه شده است.
نکته‌ای که بسامد کمابیش زیاد آن، نشان‌دهنده تأکید فراوان مؤلف بر روی آن است:

اطرافیان ... جمع بی مفرد	دفن ... بدون جمع
انتخابات ... جمع بی مفرد	رسیدگی ... بدون جمع
بستگان ... جمع بی مفرد	شوم ... بدون جمع
بربری (نوعی نان) ... بدون جمع	غواصی ... بدون جمع
تقویت ... بدون جمع	مشاهده ... بدون جمع

به دست دادن این گونه اطلاعات در مورد اسم‌های جمع، که تعدادشان محدود است،
مفید و در مورد اسم‌های مفرد، که تعدادشان بسیار زیاد است، غیرضروری است. یعنی اینکه
مخاطب این فرهنگ بداند نان بربری جمع دارد یا ندارد کمکی به فارسی‌آموزی او نمی‌کند.
از طرف دیگر، در گفتار و نوشتار غیررسمی بسیاری از واژه‌ها به صورت جمع، باقاعده و
بی قاعده، به کار می‌روند. بنابراین، نمی‌توان با قاطعیت، حکم بر بدون جمع بودن اسمی داد.

۶- برچسب

صورت‌های شکسته در فرهنگ مدخل شده و با برچسب «گفتاری» نشاندار شده و تعریف
آن‌ها به صورت رسمی اش ارجاع داده شده است. مانند

آتیش گفتاری آتش
خدافضلی گفتاری خداحافظی ...
دندون گفتاری دندان

اما این برچسب در این کتاب در موارد دیگری به کار رفته است که با این مقوله تفاوت دارد.
مانند ذوق کردن، دستت درد نکنه، دست‌پاچه شدن، لطف داشتن، قراضه، رودرواسی،
دست‌ودل‌باز، و لجش گرفتن. هرچند هر دو گروه در گفتار به کار می‌روند، اما اولی در حوزه
تلفظ و دومی در حوزه معنی و مفهوم است. بنابراین، بهتر است که برچسب واژه‌های گروه
اول «شکسته» و برچسب واژه‌های گروه دوم «غیررسمی» استفاده شود.

پس از راهنمای استفاده از فرهنگ و پیش از متن اصلی، دو جدول با عنوان‌های «رسم‌الخط صیغه‌های مضارع بودن (رسمی / گفتاری)» و «ضمیرهای متصل (رسمی / گفتاری)» آمده است. درباره جدول اول، از آنجاکه این رسم‌الخط در تمامی فرهنگ‌های اعمال شده است، بهتر بود که دلایل قراردادی برخی از رسم‌الخطها، مانند تفاوت خوب‌ام با شادم، راضی‌ام با ترسویی یا تابلوام با تابلویی، توضیح داده می‌شد. درباره جدول دوم نیز همان‌گونه که در بخش «هویت دستوری» گفته شد، بهتر بود که این ضمیرها مانند فرهنگ زبان‌آموز فارسی، اثر دیگر مؤلف، مدخل می‌شدند.

نتیجه‌گیری

فرهنگ فارسی‌آموز دهخدا برای بزرگسالان فارسی‌آموز در حد متوسط تألیف شده است. با توجه به حجم کتاب، مؤلف واژه‌های ساده و پربسامد بسیاری را مدخل کرده و تعریف‌های ساده همراه با هویت‌های دستوری متعدد و اطلاعات و ازگانی مناسبی به دست داده است که می‌تواند راهنمای زبانی خوبی برای کاربران باشد. بهتر است در مقدمه فرهنگ به روش‌های فرهنگ‌نویسی به‌کاررفته در فرهنگ اشاره شود و برخی واژه‌های پربسامد نیز به کتاب افزوده شود و برخی تعریف‌ها نیز بهبود یابد.

منابع

- انوری، حسن (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، تهران، سخن.
- بی‌جن‌خان، محمود و مهدی محسنی (۱۳۹۰)، فرهنگ بسامدی، تهران، دانشگاه تهران.
- حسینی، حمید (۱۳۸۴)، واژه‌های پرکاربرد فارسی امروز، تهران، کانون زبان ایران.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۹۲)، فرهنگ جامع زبان فارسی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- صادقی، علی‌اشرف و زهرا زندی‌مقدم (۱۳۹۴)، فرهنگ املائی خط فارسی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- صدری‌افشار، غلامحسین و نسرتن حکمی (۱۳۸۱)، فرهنگ معاصر فارسی، تهران، فرهنگ معاصر.
- صفرزاده، بهروز (۱۳۸۸)، فرهنگ زبان‌آموز فارسی (سطح مقدماتی)، تهران، کانون زبان ایران.
- قطره، فریبا (۱۳۹۴)، «نگاهی به تعریف صفت در فرهنگ‌های فارسی»، مجله فرهنگ‌نویسی، شماره ۱۰.
- Collins Cobuild English Dictionary (for advanced learners) (2001), Harper Collins Publishers
- Oxford American Dictionary (for learners of English) (2011), Oxford University Press.
- Miller, Corey and Karineh Aghajanian-Stewart (2018), *A Frequency Dictionary of Persian*, UK, Routledge.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی